**سوسیس - ساندویج**

**رجائی،**

اگر بخواهند برای سوسیس و کالباس معانی فارسی برگزینند کلمهء:آگنج مناسبتر است که از ریشهء آگندن و آکندن بمعنی پرکردن فارسی است و در کتب لغت و ازجمله برهان‏ قاطع نیز بهمین معنی آمده است

«...و بفتح کاف فارسی بمعنی پر و مملو باشد و بمعنی روده و امعای گوسپند هم هست که‏ آنرا با گوشت و برنج و مصالح پر کرده باشند و بعربی عصیب گویند1».

این لغت یعنی آگنج بهمین معنی در متون فارسی نیز بکار رفته است چنانکه استاد بزرگ‏ فقید دهخدا در لغت‏نامه در ذیل کلمهء آگنج شعری از کسائی مروزی شاهد آورده‏اند و چنین‏ می‏نویسند2:«آگنج-امعاء سطبر گوسفند و مانند آن بگوشت آکنده:

«عصیب و گرده برون کن تو زود و برهم کوب‏ جگر ببازن و آگنج را بسامان کن

فرهنگ نظام لغت آگنج را شرح کرده و شعری از شمس فخری شاهد آورده است:روده‏ گوسفند که از گوشت و غیر آن آکنده باشد و نامهای دیگرش جرغند و جراکند و نام عربیش عصیب‏ است.شمس فخری:

خوری برخوان گیتی هرچه خواهی‏ اباو قلیه و حلوا و آگنج‏3

با توجه بدانچه گذشت تصور می‏رود بکار بردن کلمهء آگنج که فارسی ریشه‏دار و زیباست‏ بعنوان معادل سوسیس و کالباس،مناسب باشد.

\*\*\* ساندویچ ظاهرا نام مرد قماربازی که بمنظور دور نماندن از بساط قمار،نانخورش‏ مطلوب خود را بنان نرم پیچیده و بقطعات لازم بریده،در دسترس میداشته است،و این نوع خوراکی‏ آماده بنام آن بزرگوار ساندویچ نام گرفته است؛و لازم بذکر نیست که این کلمه ربطی به Sanndwich یعنی جزائر واقع در هاوائی ندارد.

این لقمهء آمادهء لذیذ از دیرزمان در ایران سابقه داشته و در مجلس باده‏خواری و سفرها و بزمها که گستردن سفرهء عریض میسر نبوده یا مناسبت نداشته است بکار می‏برده‏اند و انرا«بزم‏آور» (بزم آورد)می‏نامیده‏اند.این کلمه حتی در پهلوی به صورت بزم آورت Bazhm a?wart موجود است‏4،و در تازی معرب شده و بصورت:«زماورد»با ضم اول بسیار بکار رفته است که شواهد آن از کتب لغت و متون خواهد آمد.

برهان قاطع دربارهء این ترکیب چنین نویسد:بزماورد-با واو بر وزن تنهاگرد،گوشت پخته‏ و تره و خاگینه باشد که در نان تنک پیچند و مانند نواله سازند و با کاردپاره‏پاره کنند و خورند5».

جاحظ بصری(متوفی 255)در کتاب:«التاج فی اخلاق الملوک»دربارهء آنچه بر شاهان‏ (1)-برهان قاطع،مصحح دکتر معین،ص 54

(2)-لغت نامه ص 150.

(3)-فرهنگ نظام‏ ج 1 ص 103 چاپ حیدر آباد دکن.

(4)-ذیل برهان قاطع ص 274 بنقل از«انوالا ص 407».

(5)-برهان قاطع،274

هنگام ظهور پیش‏آمدهای مهم واجب است(واجبات الملوک عند الاحداث الخطیره)1: «و کانت ملوک الاعاجم،اذا ضربها مثل هذا امرت بالموائد التی کانت توضع فی کل یوم ان ترفع‏ وظائفها و اقتصرت علی مائدة لطیفة تقرب من الملک و یحضرها ثلاثة:احدهم موبذان موبذ والد بیربذ و رأس الاساورة.فلا یوضع علیها الا الخبز و الملح و الخل و البقل.فیأخذ منه شیئا هو و من معه. ثم یأتیه الخباز بالز ماورد فی طبق فیأکل منه لقمة».

ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی(متوفی 356)بعد از آنکه اخبار قتل عام بنی امیه را که‏ بامر سفاح صورت گرفته است بتفصیل می‏آورد،داستانی هم از مأمون خلیفهء عباسی نقل میکند که‏ حاکی از غضب مأمون بر یکنفر مغنی بنام علویه است که اشعاری در مدح بنی امیه خوانده و باین‏ علت مأمون او را بیست روز طرد کرده و بعد بوساطت کسی از خطای او درگذشته و بیست هزار درهمش داده است.در این داستان از بزماورد نامی هست و عین عبارت اغانی چنین است‏2:

«رکب المأمون بدمشق یتصید حتی بلغ جبل الثلج،فوقف فی بعض الطریق علی برکة عظیمة فی جوانبها اربع سروات لم یر احسن منها و لا اعظم،فنزل المأمون و جعل ینظر الی آثار بنی امیة،و یعجب منها و یذکرهم،ثم دعا بطبق علیه بزماورد ورطل نبیذ...»

ثعالبی نیشابوری(متوفی در حدود 429)نیز که با فردوسی هم‏عصر است ظاهرا این لغت را در کتاب:«غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم»بکار برده که در ترجمهء آقای هدایت بنام شاهنامه‏ ثعالبی عینا منعکس شده است:«...اسفندیار شب‏هنگام امر بعزیمت فرمود و شبانه چون برق لامع‏ و باد صرصر با عساکر خود بسرعت طی مراحل نمود و طلوع آفتاب بنزدیک خان رسید پس چند قطعه زماورد و یک مشت شراب و یک جام طلا و یک طنبور خوش‏آهنگ با خود برداشته مانند دفعات قبل پیشاپیش قشون براه افتاد تا بنزدیک محل معهود رسید...3».

و ثعالبی در کتاب:فقه اللغة و سر العربیة»در فصل کلماتی فارسی که اعراب آنها را معرب‏ کرده و یا بناچار بصورت اصلی خود بکار برده‏اند،ضمن بیان انواع غذاها چون سکبا و دوغبا و ناربا و غیر آنها می‏نویسد4:«البز ماورد او الز ماورد»

بزم آورد را تقریبا همه کتب مهمهء لغت بمعنی مزبور ذکر کرده‏اند برای نمونه یک دو مورد آن نقل میشود:

«و الز ماورد،الذی تدعوه العامة بزماورد،معرب ایضا.معرب جوالیتی(متوفی 540)ص 173» تاج العروس با تفصیل بیشتری چنین نوشته است‏5:«والز ماورد بالضم و فی حواشی الکشاف‏ بالفتح(طعام من البیض و اللحم معرب).و مثله فی شفاء الغلیل(و العامة یقولون بزماورد)و هو الرقاق‏ الملفوف باللحم قال شیخنا و فی کتب الادب هو طعام یقال له لقمة القاضی‏6و لقمة الخلیفة و یسمی‏ بخراسان نواله و یسمی نرجس المائده و مسیر او منها.»

در خاتمه متذکر میشود که مراد نگارنده از این بحث،نمودن قدرت و غنای زبان فارسی و کلمات‏ زیبا و رسائی است که از دست داده‏ایم و هم اینکه شاید،این الفاظ،مترجم گران‏سنگ قویدستی‏ را در انتخاب برابری مناسب سودمند افتد.

(1)-التاج چاپ زکی پاشا قاهره ص 184-173.

(2)-الاغانی جلد چهارم قسم دوم چاپ‏ بیروت ص 190.

(3)-داستان اسفندیار چهارم ص 144 چاپ مجلس.

(4)-ص 454 چاپ‏ مکتبة التجاریة الکبری-مصر.

(5)-تاج العروس ج 2 ص(؟؟؟)وسایر کتب لغت.

(6)-هم‏اکنون نیز در تهران لقمه نانخورش پیچیده را که غالبا بکودکان می‏دهند قاضی می‏گویند.